



مقصود فراستخواه

استادانِ استادان چه کردند؟

تاریخ دارالمعلمین و دانش‌گرای عالی

(از ۱۲۹۷ تا ۱۳۵۷)



استادانِ استادان
چه کردند؟

مقصود فراستخواه

•

استادان استادان چه کردند؟

•

تاریخ دارالمعلمین و دانش کرامی علی

(از ۱۲۹۷ تا ۱۳۵۷)



سرشناسه: فراستخواه، مقصود، ۱۳۳۵ - **عنوان و نام پدیدآور:** استادان استادان چه کردند؟: تاریخ دارالمعلمین و دانشسرای عالی (از ۱۲۹۷ تا ۱۳۵۷)؛ مقصود فراستخواه • **مشخصات نشر:** تهران، نشر نی، ۱۴۰۰ • **نوبت چاپ:** چاپ اول، ۱۴۰۰ • **مشخصات ظاهری:** ۴۱۶ ص • **شابک:** ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۴۰۵-۱ • **وضعیت فهرست نویسی:** فیبا • **یادداشت:** بالای عنوان: تاریخ اجتماعی و فرهنگی نهادهای علم آموزی معاصر در ایران؛ عنوان دیگر: تاریخ دارالمعلمین و دانشسرای عالی (از ۱۲۹۷ تا ۱۳۵۷)؛ عنوان دیگر: تاریخ اجتماعی و فرهنگی نهادهای علم آموزی معاصر در ایران • **موضوع:** آموزش عالی - ایران - تاریخ، Education, Higher - Iran - History؛ تربیت معلم - ایران - تاریخ، Teachers - Training of - Iran - History؛ دانشگاه ها و مدارس عالی معلمان - ایران - تاریخ، Teachers Colleges - Iran - History • **رده بندی کنگره:** LA۱۳۵۳ • **رده بندی دیویی:** ۳۷۸/۵۵ • **شماره کتابشناسی ملی:** ۸۶۷۴۷۲۸

قیمت: ۱۵۰۰۰۰ تومان



نشرنی

استادان استادان چه کردند؟

تاریخ دارالمعلمین و دانشسرای عالی

(از ۱۲۹۷ تا ۱۳۵۷)

تاریخ اجتماعی و فرهنگی نهادهای علم آموزی معاصر در ایران

مقصود فراستخواه

صفحه آرا: الهه خلج زاده

لیتوگرافی: باختر • چاپ و صحافی: غزال

چاپ اول: تهران، ۱۴۰۰، ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۴۰۵-۱

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰

کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، نمابر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreny.com • email: info@nashreny.com • nashreny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن، کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

این سیاه‌مشق
کف دستی کوچک از آب است
برای بدرقه
کاروان علم‌آموزی جدید ایرانی
و آن مثال‌های عالی که
یک چند به کودکی به استاد شدند
یک چند به استادی خود شاد شدند

فهرست مطالب

مقدمه. دارالمعلمین عالی و حافظه تاریخی تجدد ایرانی.....	۱۵
با کاروان علم در ایران.....	۱۵
دارالمعلمین: اخگری از مدرنیته ایرانی.....	۱۷
کارنامه دارالمعلمین.....	۱۸
فصل اول. تبارنامه نهاد مدرن آموزش عالی در ایران	۲۳
آن سوی انحطاط ایرانی: گندی شاپور.....	۲۳
آیا عقب ماندگی تقدیر تاریخی ایران بود؟.....	۲۳
گندی شاپور: گواه روح فرهنگی و تمدنی ایران.....	۲۴
شمه ای از خصایص گندی شاپور.....	۲۶
از دارالحکمه تا دارالمعلمین.....	۲۸
توضیحی در علل پیدایش و برآمدن نهادهای علمی و آموزشی در تاریخ ایران.....	۲۸
مؤلفه اول: ابتکارات کنشگران مرزی ۲۹؛ مؤلفه دوم: رشد شهرنشینی به عنوان زمینه سکونتگاهی و زیست بوم علم ۳۱؛ مؤلفه سوم: منابع هیجانی و پویایی شناسی اجتماعی ۳۳؛ مؤلفه چهارم: محیط جهانی پیرامونی و برانگیزاننده، و تعاملات بین المللی مثبت و خلاق ۳۴؛ مؤلفه پنجم: چهار خصیصه در دولت ۳۶؛ مؤلفه ششم: روح فرهنگی تلفیق گر، ترکیب دهنده در ایران (پدیده ایرانی - جهانی) ۴۰	
این سوی انحطاط ایرانی: دارالمعلمین.....	۴۰

فکر تأسیس دارالمعلمین از کجا آمد؟	۴۰
نسب‌نامه دارالمعلمین؛ سهم کنشگران حوزه عمومی و کنشگران مرزی	۴۱
مقایسه‌ای تاریخی میان دارالمعلمین و مدارس عالی آن دوره	۴۵
مدرسه سیاسی و دارالمعلمین	۴۵
اعتباربخشی به مدرسه سیاسی	۴۷
طیف مدرّج آموزش پسماتوسطه	۴۸
سایر تمایزهای دارالمعلمین	۵۰
استادانِ استادانِ استادان	۵۱
نخستین دانش‌آموختگان	۵۴

فصل دوم. زمینه‌های تاریخی و اجتماعی

سده ۱۲۰۰: پیش‌درآمد رنسانس ناتمام ایرانی	۵۹
علم‌آموزی جدید: بخشی از طرح بزرگ‌تر مدرنیته	۵۹
مدرنیته غربی ۵۹؛ مدرنیته ایرانی ۶۲	

توضیح نظری مدرنیته ایرانی	۶۳
۱. سنت کنش متقابل نمادین ۶۴؛ ۲. اتومتدولوژی ۶۴؛ ۳. رهیافت «عاملیت و ساختار» ۶۴؛ ۴. نظریه زیست‌جهان ۶۵؛ ۵. نظریات فضا ۶۶	

تولد سوژه جدید ایرانی	۶۶
-----------------------	----

مقدمات رنسانس ایرانی در سده ۱۲۰۰	۶۷
----------------------------------	----

فلسفه تعلیم و تربیت عقل‌گرا در ایران؛ مورد مثال: سفرنامه روح	۶۹
--	----

شش نسل راه‌انداز برای رنسانسی پرنشیب و فراز	۷۰
---	----

۱. نسل اول: سال‌های ۱۲۰۰/مدل ولیعهد و صدراعظم ۷۰؛ ۲. نسل دوم: سال‌های ۱۲۲۰/مدل شاه و صدراعظم؛ نسخه میرزا تقی‌خان امیرکبیر ۷۲؛ ۳. نسل سوم: سال‌های ۱۲۴۰/مدل شاه و صدراعظم؛ نسخه میرزا حسین‌خان سپهسالار ۷۳؛ ۴. نسل چهارم: سال‌های ۱۲۶۰/مدل مرجعیت و فتوا؛ بسیج مذهبی مردم ۷۴؛ ۵. نسل پنجم: نسل روشن‌فکران ایران در دهه‌های ۱۲۶۰ و ۱۲۷۰؛ ۶. نسل ششم: مشروطه؛ نهضت اجتماعی و رهبران ائتلافی آن در دهه هشتاد ۷۵

زمانه و زمینه دارالمعلمین: رنسانسی در شرایط صعب پسامشروطه	۷۶
---	----

سنخ‌شناسی کنشگران ایرانی در تأسیس نخستین نهادهای علم مدرن	۸۲
---	----

کنشگران فکری	۸۲
--------------	----

۸۳	کنشگران اقلیت‌های مذهبی ایرانی.....
	مورد مثال: مدرسهٔ مموریال تبریز ۸۴
۸۵	کنشگران اقتصادی ایران که جهت‌گیری‌های اجتماعی و تربیتی داشتند.....
۸۶	کنشگران روزنامه‌نگار.....
۸۷	کنشگران جنبش آموزشی در ایران.....
	حسن رشدیه ۸۸؛ محمود مفتاح‌الملک ۹۴
۹۶	کنشگران مرزی را چگونه می‌توان توضیح داد؟.....
۱۰۱	شانزده مدل از کنشگران مرزی از عهد ناصری تا دورهٔ پهلوی.....
	هفت مدل در دورهٔ ناصری و عهد مظفری ۱۰۱؛ نه مدل در دورهٔ پهلوی ۱۰۳
۱۰۵	جریان‌های چهارگانه: جرم اجتماعی، ذخیرهٔ معرفتی، عملکرد دولت و ظرفیت بازار.....
۱۰۵	جریان جرم اجتماعی و فرایند رشد در متن جامعه.....
۱۰۶	ذخیرهٔ معرفتی و عقلانیت جدید.....
۱۰۶	عملکرد دولت و به‌طور خاص کنشگران مرزی.....
۱۰۷	جریان بازار و کنشگران اقتصادی ایران که جهت‌گیری‌های اجتماعی و تربیتی داشتند.....
۱۰۷	آموزش مدرن ما کوششی برای پاسخ به تقاضاهای نوپدید جهان ایرانی بود.....
۱۰۷	صنایع ثمانیهٔ آموزش پسامتوسطه و عالی در ایران.....
	مورد مثال دارالمعلمین ۱۰۹
۱۱۱	اصلاحات در دولت زمینه‌ساز پیدایی و برآمدن نهادهای علم‌آموزی شد.....
۱۱۳	دورهٔ ناصری.....
	اعتضاد و اعتماد، دو سوژهٔ کارگزار نهادهای علمی در مقدمات رنسانس ایرانی ۱۱۴؛ میرزا تقی کاشانی، سوژهٔ علم‌ورز و اشاعه‌دهندهٔ ذهن علمی در ایران ۱۱۷
۱۱۹	دورهٔ مشروطه.....
۱۲۱	دورهٔ پهلوی اول.....
	مدرسهٔ ایران و آلمان ۱۲۴؛ پارادوکس‌های نوسازی دولتی در ایران ۱۲۵
۱۲۸	سه نسخهٔ کنشگری آکادمیک در ایران با تأکید بر عرصهٔ ملی آموزش عالی کشور.....
۱۲۸	مدرسهٔ سیاسی، دارالمعلمین و دانشگاه تهران.....
۱۲۹	دورهٔ نخست: پیرنیا و دیگر کنشگران موفق.....
۱۳۵	تقویم معارف ایران، آمار آموزش عالی و برنامه‌های دارالمعلمین در آن.....

سازمان دولتی برای علم در دوره اول هنوز چندان دچار تمرکزگرایی و مداخله‌گرایی نشده بود ۱۴۰

- دوره دوم: ظهور علی اکبر سیاسی و دیگر کنشگران آکادمیک..... ۱۴۱
- دوره سوم: کنشگران ضعیف شدند..... ۱۴۴
- دوره چهارم: مجید رهنما یک چند کوشید ولی حذف شد..... ۱۴۵
- رنسانس ناتمام ایرانی در سده ۱۳۰۰..... ۱۵۳
- نتیجه مختصر ۱۶۳

فصل سوم. پانزده سال اول: از دارالمعلمین مرکزی و عالی تا دانشرا

- (۱۲۹۷-۱۲۹۸ تا ۱۳۱۲)..... ۱۶۵
- نسل نخست آکادمیک ایران..... ۱۶۵
- تبارشناسی تاریخی و خاستگاه سیاسی و اجتماعی دارالمعلمین..... ۱۶۵
- پایه‌گذاران نخست دارالمعلمین..... ۱۶۷
- دارالمعلمین؛ مکان‌ها و مکین‌ها..... ۱۷۰
- زن ایرانی در رنسانس ایرانی..... ۱۷۸
- معایب الرجال..... ۱۷۸
- از بی‌بی تا طوبا..... ۱۷۹
- دارالمعلمیات..... ۱۸۰
- آغازگران نظام نوین علم در ایران..... ۱۸۷
- نشان یک دانشگاه خوب استادان خوب است..... ۱۹۰
- استادان غیرایرانی ۱۹۰؛ حبیب‌الله ذوالفقون ۱۹۱؛ عبدالرزاق‌خان بغایری ۱۹۱؛ غلامحسین رهنما ۱۹۱؛ محمودخان شیمی ۱۹۲؛ عبدالعظیم قریب ۱۹۵؛ رشید یاسمی ۱۹۷؛ احمد بهمنیار ۱۹۸؛ سید محمدکاظم عصار ۲۰۰؛ سعید نفیسی ۲۰۱؛ مسعود کیهان ۲۰۲؛ جلال همایی ۲۰۲
- مدیریت و برنامه‌ها..... ۲۰۳
- اداره کالجی و مشارکتی ۲۰۳؛ ابتکارات طرح توسعه ۲۰۴؛ توسعه پردیس: نگارستان ۲۰۴؛ شاخص‌های کیفی و توسعه برنامه‌ها ۲۰۷؛ طرح‌های ملی ۲۱۰؛ حمایت از استاد، دانشجو و دانش‌آموخته ۲۱۱؛ جذب استاد و دانشجو ۲۱۲
- گواه یک دانشگاه خوب دانش‌آموختگان خوب است..... ۲۱۳
- نصرت‌الله باستان ۲۱۴؛ غلامحسین مصاحب ۲۱۵؛ کمال جناب ۲۱۷؛ مجتبی مینوی ۲۱۹؛ محمود خلیلی ۲۲۰؛ مهدی یازرگان ۲۲۱؛ یدالله سحابی ۲۲۲؛ حبیب یغمایی ۲۲۳؛ روح‌الله خالقی ۲۲۴؛ محمد معین ۲۲۴؛ احمد بهمنش ۲۲۵؛ خان‌بابا بیانی ۲۲۵؛ محمدحسن گنجی ۲۲۶؛ ذبیح‌الله صفا ۲۲۶؛ احمد بیرشک ۲۲۷

۲۲۸	 اشاره‌ای کوتاه به نسل‌های مدرسه‌ساز در ایران معاصر محسن هشترودی ۲۲۹؛ گلچین گیلانی ۲۳۰؛ سید فخرالدین شادمان ۲۳۱
۲۳۲	 دانشسرا هسته اصلی تأسیس دانشگاه تهران شد
۲۳۵	 فصل چهارم. دوره دوم: بیست و پنج سال با دانشگاه تهران (۱۳۱۳-۱۳۳۷)
۲۳۵	 زمینه‌های اجتماعی و رهبران دوره دوم
۲۳۷	 پارادوکس موجر و مستأجر
۲۳۸	 از هم‌خانگی نزدیک تا فامیل دور
۲۴۰	 سایه دیوان‌سالاری دولتی بر سر دانشسرا
۲۴۰	 پروین کتابدار، روح‌گریزها
۲۴۲	 دانشسرای عالی؛ مؤسسه‌ای مؤسس
۲۴۲	 دانشسرای عالی، مبدأ و اصل دانشکده‌های ادبیات و علوم دانشگاه تهران
۲۴۳	 عملکرد دوره دوم
۲۴۳	 طرح توسعه دانشسرا
۲۴۶	 اشتغال و اثربخشی دانش‌آموختگان
۲۴۶	 گسترش کمی برحسب تقاضاهای واقعی جامعه و با رعایت شاخص‌های کیفی
۲۴۹	 جذب بهترین استادان نخبه و کیفیت ارتقای علمی آن‌ها پاسخگوی این گسترش کمی بود
۲۵۲	 این جوشش حیات علمی و شورش درس و بحث در دانشسرا از چه بود؟
۲۵۲	 استادانی نقش‌بسته بر خاطرات
	فاطمه سیاح ۲۵۵؛ محمدحسین فاضل‌تونی ۲۵۶؛ باروخ بروخیم ۲۵۷؛ حسین گل‌گلاب ۲۵۷؛ محمدباقر هوشیار ۲۵۸
۲۵۸	 حلقه «هوشیار، رهنما و میرهادی»؛ مجله سپیده‌فردا، ادبیات کودک و شورای کتاب کودک سید محمدتقی فاطمی ۲۶۳؛ امینه پاکروان ۲۶۳؛ عبدالله شیبانی ۲۶۴؛ سلیم نیساری ۲۶۴
۲۶۵	 دانشسرای عالی و نخستین آموزش‌های دانشگاهی در رشته‌های ادبی و علمی
۲۶۵	 علوم اجتماعی از هاز تا صدیقی ۲۶۵؛ غلامحسین صدیقی ۲۶۷؛ احسان نراقی ۲۶۷
۲۶۸	 ریاضیات غلامحسین مصاحب ۲۶۸
۲۶۹	 روان‌شناسی و علوم تربیتی

- فلسفه..... ۲۷۳
کریم مجتهدی ۲۷۳
- علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی (علم اطلاعات و دانش‌شناسی)..... ۲۷۳
ایرج افشار ۲۷۳
- علوم پایه..... ۲۷۴
احمد پارسا ۲۷۴
- نسل دوم دانش‌آموختگان دانشسرا..... ۲۷۵
- ادبیات فارسی و اصحاب دائرةالمعارف فارسی..... ۲۷۶
احسان یارشاطر ۲۷۶؛ مصطفی مقربی ۲۷۷؛ حسین خطیبی نوری ۲۷۸؛ مهدی حمیدی ۲۷۹؛ جلال آل‌احمد ۲۷۹؛
منوچهر ستوده ۲۸۴؛ پرویز ناتل خانلری ۲۸۴؛ زهرا کیا (خانلری) ۲۸۶؛ عباس یحیی شریف ۲۸۶؛ عبدالحسن نوایی ۲۸۷
- فلسفه (و علوم تربیتی)، ادیان و عرفان..... ۲۸۷
احمد فردید ۲۸۷؛ فتح‌الله مجتبیای ۲۸۹؛ محمد خوانساری ۲۸۹؛ امیرحسین آریانپور ۲۸۹
- علوم پایه..... ۲۹۱
پرویز شهریاری ۲۹۱؛ عبدالغنی علیم مروتی ۲۹۲؛ محمدعلی رجایی ۲۹۲؛ محمد مشایخی ۲۹۳؛ صادق شرف‌کندی ۲۹۴
- علوم تربیتی..... ۲۹۴
باقر پیرنیا ۲۹۴؛ علی محمد کاردان ۲۹۵؛ امیرموشنگ مهریار ۲۹۶؛ عبدالعلی دستغیب ۲۹۶
- آموزش و پرورش ابتدایی..... ۲۹۷
غلامحسین شکوهی ۲۹۷
- باستان‌شناسی..... ۲۹۸
محمود تقضلی ۲۹۸؛ بهرام فروشی ۲۹۸
- تاریخ و جغرافی..... ۲۹۹
محمد درخشش ۲۹۹؛ محمدابراهیم باستانی پاریزی ۳۰۰؛ حسین محبوبی اردکانی ۳۰۲؛ لطف‌الله مفخم‌پایان ۳۰۲؛
احسان اشراقی ۳۰۳
- زبان خارجی و ادبیات عرب..... ۳۰۴
ابوالحسن نجفی ۳۰۴؛ پرویز مرزبان ۳۰۴؛ محمدجواد مشکور ۳۰۵
- علوم اجتماعی..... ۳۰۵
باقر پرهام ۳۰۵؛ محمود روح‌الامینی ۳۰۷؛ ناصر تکمیل‌همایون ۳۰۷؛ مرتضی کتبی ۳۰۸؛ غلامعباس توسلی ۳۰۹
- جامعه‌لیسانسیه‌های دانشسرای عالی..... ۳۱۰
- چگونه ایجاد شد؟..... ۳۱۰
- مجله سخن، ارگان جامعه‌لیسانسیه‌های دانشسرا..... ۳۱۲

مورد مثالی از نقش و تعاملات اجتماعی نهادهای صنفی،

۳۱۳ حرفه‌ای و مدنی دانش‌آموختگان دانشگاهی

۳۱۳ نقد و روشنگری اجتماعی

۳۱۴ جامعه‌لیسانسیه‌ها و دفاع از استقلال آکادمیک

۳۱۵ جامعه‌لیسانسیه‌ها و سیاست

۳۱۷ جنبش دانشجویی در دانشسرای عالی

۳۲۰ دختران و دانشسرای عالی

۳۲۰ نخستین پویش‌ها برای تحول نظام آموزش مردسالار در ایران

۳۲۲ دانشسرای عالی و نسل اول دختران تحصیل‌کرده ایرانی

مهرانگیز منوچهریان ۳۲۲؛ بدرالملوک تکی‌ن (بامداد ۳۲۲؛ شمس‌الملوک مصاحب ۳۲۳؛ فرخ‌رو پارما ۳۲۴

۳۲۵ فصل پنجم. دوره سوم: بیست سال؛ از بحران تا بحران (۱۳۳۸-۱۳۵۷)

۳۲۵ زمینه‌های اجتماعی دوره سوم

۳۲۶ دشواری‌های تعلیم و تربیت با تکنوکراسی

۳۲۷ دانشسرا به حاشیه رانده می‌شود

۳۳۰ خانه‌به‌دوشی و بیشتر از آن

۳۳۲ نشانی است تا ره گم نشود: دانشسرای عالی در محل دانشسرای تهران

۳۳۴ بخش اداری و بخش علمی

۳۴۰ مأموریت‌گرایی و سفارش‌گرایی

مثال اول: مؤسسه تربیت دبیر و دوره‌های تحصیلات تکمیلی مأموریت‌گرا ۳۴۱؛ مثال دوم: دوره تربیت مدرس ریاضی برای دانشکده‌ها با تأکید بر پژوهش ۳۴۱؛ مثال سوم: دوره فوق‌لیسانس روان‌سنجی برای ارتش ۳۴۳؛ مثال چهارم: تربیت مدیر و راهنمایان تعلیماتی با تأکید بر تجربه حرفه‌ای ۳۴۳؛ مثال پنجم: عمومی‌سازی آموزش در روستاها؛ دوره تربیت راهنمایان تعلیماتی سپاه دانش ۳۴۳؛ مثال ششم: پژوهش‌های کاربردی معطوف به نیازهای جدید آموزش و پرورش؛ تحقیقات آموزشی، سنجش و ارزشیابی ۳۴۶؛ نگاهی به بخش‌های آموزشی و پژوهشی سازمان تربیت معلم در سال تحصیلی ۱۳۴۴-۱۳۴۶

۳۴۸ بازگشت به خویشتن و اداره هیئت‌امانی

۳۴۹ دانشسرای عالی دانشگاه بود به رسم؛ به اسم هم شد: دانشگاه تربیت معلم

۳۵۱ روند رشد معطوف به تقاضا

۳۶۰ حصارک، پردیس کرج

- ۳۶۱.....سنخ‌شناسی تیپ ایدئال استادان در دورهٔ سوم و عبور از بحران
- ۳۶۳.....تیپ ایدئال اول: استادان نهادساز
عبدالکریم قریب گرکانی ۳۶۵
- ۳۶۵.....تیپ ایدئال دوم: استاد فیلسوف شاگردپرور
محمود هومن ۳۶۵
- ۳۶۶.....تیپ ایدئال سوم: استاد جامعه‌شناس چپ مردم‌مدار و اثرگذار
امیرحسین آریانپور ۳۶۷
- ۳۶۸.....تیپ ایدئال چهارم: استادان محقق پرائر و پربار
محمدجواد مشکور ۳۶۹؛ محمدجعفر محبوب ۳۶۹؛ سید ضیاءالدین سجادی ۳۷۰؛ حسن انوری ۳۷۰
- ۳۷۱.....تیپ ایدئال پنجم: استاد منتقد منکوب، ولی ققنوس صفت
محمدرضا باطنی ۳۷۱
- ۳۷۲.....تیپ ایدئال ششم: استاد منتخب برای ریاست دانشگاه
محمد مشایخی ۳۷۲؛ جعفر شعار ۳۷۳
- ۳۷۷.....تیپ ایدئال هفتم: استاد منصوب به وزارت
غلامحسین شکوهی ۳۷۸
- ۳۷۹.....تیپ ایدئال هشتم: استادان مدعو ممتاز
محمدرضا شفیعی کدکنی ۳۷۹
- ۳۸۰.....نتیجه‌گیری: فرایند دقیق و روال‌های هنجارین جذب هیئت علمی در دههٔ چهل
- ۳۸۱.....دانشجویان و دانش‌آموختگان
- ۳۸۱.....زندگی دانشجویی و فرصت‌های رشد
- ۳۸۴.....شماره‌ای از دانش‌آموختگان
محمدباقر ساروخانی ۳۸۵؛ علی محمد حق‌شناس ۳۸۵؛ محمدمهدی جعفری ۳۸۶؛ توفیق سبحانی ۳۸۷؛ منوچهر آتشی ۳۸۷؛ عبدالحسین نقیب‌زاده ۳۸۸؛ اسماعیل خویی ۳۸۸؛ علی‌اشرف درویشیان ۳۸۹؛ و دیگر دانش‌آموختگان ۳۸۹
- ۳۹۴.....پیوست
- ۳۹۷.....منابع

مقدمه

دارالمعلمین عالی و حافظه تاریخی تجدید ایرانی

با کاروان علم در ایران

علم‌آموزی و علم‌ورزی مدرن در ایران داستان دلکش اما پرتنشی است. علم‌آموزی جدید بخشی از طرح بزرگ‌تری است که می‌توان از آن به «رنسانس ناتمام ایران معاصر» تعبیر کرد، که اندکی بعد در باره‌اش بیشتر سخن خواهیم گفت. علم‌ورزی مدرن در ایران قصه‌ای بی‌غصه نبود. در این کتاب، با فرازونشیب‌های این کاروان طی چند منزل از منازل سلوکش همراهی می‌کنیم.

خاستگاه بحث در کتاب حاضر یکی از نخستین نهادهای آموزش عالی در ایران است: دارالمعلمین. در این نهاد، پیشروترین آموزش‌های بعد از متوسطه در ایران ارائه شده است. در کلاس‌های دارالمعلمین، استادانِ استادانِ استادانِ این سرزمین درس داده‌اند. بزرگانی پشت نیمکت‌های دارالمعلمین نشستند، تحصیل کردند و آنگاه خود از نخستین استادان نسل برجسته دانشگاهیان ایران شدند. در آزمایشگاه دارالمعلمین، اولین تحقیقات علوم پایه در سطح بعد از متوسطه و دانشگاهی آغاز شد، نخستین لذت‌های پرسشگری و دانایی نوین ایرانی به‌همراه تنش‌های تردیدآمیز فلسفی و شک علمی در فضاهایش تجربه شد و زمزمه معرفتی پی‌درپی در عمق ذهن و جان استادان و دانشجویانش طنین انداخت: «آهان! الآن فهمیدم، وه که در این جا هنوز هم پرسشی به‌قوتِ خود باقی است.»

در سال تحصیلی ۱۲۹۷-۱۲۹۸ اتفاق مهمی افتاد: تأسیس «دارالمعلمین مرکزی» — خانه‌ای برای تربیت معلم در ایران که در کمال تعجب سر پا ماند و این خلافِ آمِدِ عادت بود، چراکه جامعه ایرانی معروف است به ناپایداری. اما دارالمعلمین همچنان ایستاد و باقی ماند و رشد کرد و تناور شد. در سال ۱۳۰۷، این نهاد به «دارالمعلمین عالی» و در ۱۳۱۲ به «دانشسرای عالی» ارتقا یافت. دانشسرا در ۱۳۱۳ (در دوره تأسیس دانشگاه تهران)، ضمن این‌که خود هسته اولیه دانشگاه را فراهم می‌آورد، تبدیل شد به جزئی

از دو دانشکده آن: بخش «ادبیات و علوم انسانی» اش جزو دانشکده ادبیات شد و «بخش علوم پایه» اش ضمیمه دانشکده علوم گشت.

دانشسرای عالی فلسفه وجودی خاصی داشت و متمایز از تربیت معلم بود. تنوع و تکثر نهادها و مؤسسات آموزش عالی در هر جامعه‌ای می‌تواند معرف توسعه علمی و آموزش دانشگاهی آن جامعه باشد، البته به شرط کیفیت و پاسخگویی اجتماعی به نیازهای واقعی. وجود دانشسرای عالی و دانشگاه تهران با هم مصداق قابل قبولی از تنوع معنادار در آموزش عالی است. از این رو، در ۱۳۳۴ دانشسرای عالی — با وجود پیوند با دانشگاه تهران — همچنان با عنوان سابقش کار تربیت دبیر در دو حوزه اولیه، یعنی «بخش ادبیات و علوم انسانی» و «بخش علوم پایه»، را رأساً برعهده داشت. همین تمایز سبب شد دانشسرای عالی فلسفه وجودی و کیستی خاص خود را حفظ کند. نیز قانون مصوب ۱۳۳۸ در مجلسین استقلال دانشسرا را به رسمیت شناخت. از ۱۳۴۲ طبق ماده واحد هیئت وزیران، به این نهاد عنوان تازه‌ای دادند که از تمرکزگرایی و نگاه بوروکراتیک دولتی در هیئت وزیران آن دوره ناشی می‌شد: «سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی». برای این سازمان چندین مؤسسه تحقیقاتی و آموزشی به صورت وابسته تعریف کردند. این تصمیم در هیئت وزیران گرفته شد، آن هم در زمانی که هنوز وزارت علوم و آموزش عالی به صورت مستقل از وزارت آموزش و پرورش تأسیس نشده بود. به همین دلیل، بعد از ایجاد وزارتخانه علوم در سال ۱۳۴۶، نام اصلی دانشسرای عالی با تصریح و تصویب قانونی به جای خود بازگشت.

دانشسرای عالی فلسفه اصیل تربیت معلم و هویت آکادمیک خود را در این فرازونشیب حفظ کرد. این نهاد چند سال بعد به دانشگاه تربیت معلم (۱۳۵۳) تبدیل شد و در عداد هفت هشت دانشگاه کشور در آن زمان قرار گرفت: دانشگاه‌های تهران، ملی، صنعتی آریامهر، تبریز، اصفهان، مشهد، پهلوی شیراز و جندی شاپور اهواز. دانشگاه تربیت معلم نهاد دانشگاهی مأموریت‌گرایی بود و فلسفه وجودی اش تربیت «معلم و مدیر و راهنمای آموزش و پرورش» بود. اکنون دیگر آن دانشگاه به آن صورت کار نمی‌کند، اما هنوز تبار اصلی این نهاد علمی با سابقه با همان فلسفه نخستین اوست که ارج و قرب می‌یابد: دانشسرای عالی و تربیت معلم که در حافظه تاریخی فرهنگ ایرانی ما ثبت است.

دانشسرای عالی، بی‌اختلاف نظر در میان محققان، جزو اولین و مهم‌ترین نهادهای آموزش عالی است. ساختار، ظرفیت، منابع انسانی و استادان دانشسرای عالی بودند که امکان تجمع و تأسیس اولیه دانشگاه تهران در ۱۳۱۳ را برای نخبگان پیشرو ایرانی فراهم آوردند. دیرتر شرح خواهیم داد که چگونه هسته مرکزی دانشگاه تهران از دانشسرا نضج گرفت و با بهره‌گیری از امکانات معنوی و سرمایه‌های انسانی، فکری و نمادین دارالمعلمین و دانشسرا بود که دانشگاه تهران تأسیس شد (صدیق، ۱۳۵۵ در مشایخی و همکاران، ۱۳۵۵: ۵-۱۲). دریغا که وقتی نخستین نهادهای آموزشی پسمتوسطه و عالی در ایران معاصر را از نظر می‌گذرانیم، می‌بینیم امروز از برخی از آن‌ها هیچ اثری نیست: مدرسه سیاسی (۱۲۷۷)، مدرسه فلاح (۱۲۷۹)، مدرسه

صنعتی (۱۲۸۶)، آموزشگاه علمی پرستاری مسیون امریکایی در تبریز (۱۲۹۵)، مدرسه صنایع مستظرفه (۱۲۹۵)، مدرسه طب دکتر لقمان الدوله (۱۲۹۷)، مدرسه حقوق (۱۲۹۹)، مدرسه داروسازی (۱۳۰۱)، مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی (۱۳۰۵)، مدرسه عالی تجارت (۱۳۰۵)، و مدرسه عالی نظام (۱۳۰۵). بعضی در حد مدرسه عالی مانده‌اند، برخی نهایتاً به دانشکده‌ای تبدیل یا در دانشگاهی ادغام شده‌اند.

دارالمعلمین: اخگری از مدرنیته ایرانی

دارالمعلمین در چرخشگاه سده ۱۲۰۰ به ۱۳۰۰ تأسیس شد. دارالمعلمین به‌واقع بخشی از رنسانس معاصر ایرانی و جزوی از طرح مدرنیته ناتمام ما بود. طی این دو سده، تجربه معاصرت ایرانی به آزمون نشست، هرچند با بسیاری مشکل‌ها. «دارالمعلمین داشتن» و «دانشگاه داشتن» در صدر برنامه‌های تحول‌خواهی این جامعه و لازمه تجدید ما بود و چه دشوار بود. همه تنش‌های پرهیجان و گاهی هولناک این راه صعب در دارالمعلمین نیز بازتاب یافت.

در این کتاب، با ذکر شواهدی استدلال می‌کنیم چگونه طرح تأسیس دارالمعلمین و حیات شکوفان آن در دوسه دهه نخستش بخشی از یک طرح بزرگ‌تر بود و آن طرح ملیت و تجدید و تکاپوهای تمدن و تجدید ایرانی در تجربه معاصرت بود. در واقع، فکر «مدرسه سیاسی ساختن» «دارالمعلمین ساختن» و «دانشگاه تهران داشتن» فکرهای مولود بودند و از دو فکر بزرگ‌تر «والد» نشئت گرفتند: فکر مدرنیته و فکر ملی. بانیان و حامیان این هر سه نیز به یک خانواده بزرگ گفتمانی تعلق داشتند و کم‌هم نبودند کسانی مثل علی‌اکبر سیاسی که در هر سه نهاد (مدرسه سیاسی، دارالمعلمین و دانشگاه تهران) نقش آفرین شدند. مطالعات و استنتاج محدود نگارنده تأیید می‌کند که دو فکر معاصر ملی و مدرن ما اولاً یکسره افکاری انتزاعی و خالی نبودند و در متن عمل اجتماعی انتقادی ساخته می‌شدند، و بخشی از پویش جدالی (دیالکتیکی) بودند و از پرکتیس و بلکه از پراکسیس گروه‌های تحول‌خواه ایرانی نشئت می‌گرفتند؛ ثانیاً، برخلاف قول مشهور، این دو فکر خیلی هم وارداتی و ترجمه‌ای سطحی از مدرنیته غربی و ناسیونالیسم اروپایی نبودند، بلکه ریشه‌ای هرچند انتقادی در سنت‌های عقلانی ایرانی داشتند^۱ و قرین معنا بخشی به تجربه معاصرت ایرانی بودند، هرچند با بسیاری خامی‌ها.

در میان یاران اصلی پروژه دارالمعلمین که کانون تمرکز کتاب حاضر است، خویشاوندی‌های «گفتمان تجدیدخواهی» را می‌بینیم. ابراهیم حکیمی که طرح اولیه تأسیس دارالمعلمین در دوره مسئولیت او شکل گرفت یک دولتمرد تجدیدخواه بود. علی‌اکبر سیاسی نمایش‌نامه عشق و تجدید را در تهران اجرا می‌کرد. عنوان رساله دکتری او در فرانسه «ایران در تماس با مغرب‌زمین» بود. نام رساله عیسی صدیق در کلمبیا نیز عبارت

۱. یک نمونه عیسی صدیق است که آثار او، همان‌طور که معرف فرهنگ اروپاست، معرف فرهنگ ایرانی و پیشینه‌های آن نیز هست.

بود از «ایران مدرن و نظام آموزشی او». صدیق همچنین کتابی با عنوان سیر فرهنگ در ایران و مغرب‌زمین نوشت که در دهه بیست در دانشسرا تدریس می‌شد. محمدعلی فروغی، از اصحاب مدرسه سیاسی، شرکت فرهنگ را در اختیار دارالمعلمین گذاشت و برادرش، ابوالحسن، اولین رئیس دارالمعلمین و از اولین استادان مؤثر آن‌جا بود. یکی از آثار ابوالحسن فروغی در حقیقت تجدد و ملیت بود. ابوالحسن فروغی، محسن هشتودی و امیرحسین آریان‌پور در نیمه دهه بیست مجمعی فلسفی برپا کردند. محمد تدین، رهبر حزب تجدد، در دانشسرا سخنرانی می‌کرد و عیسی صدیق معلم زبان او بود. در میان نسل اول استادان دارالمعلمین، کسانی را می‌بینیم که از بنیان‌گذاران تجدد ایرانی بودند، از جمله رشید یاسمی.

اتفاقاً برجسته‌ترین کردارهای گفتمانی نخبگان ایرانی در مواجهه با تجددخواهی غربی را در میان دانش‌آموختگان دارالمعلمین می‌بینیم. در این زمینه، حداقل به چهار مدل می‌توان اشاره کرد: مدل اول تعدیل تجدد غربی و ترکیب آن با روح ایرانی و فرهنگ دینی ایرانی است. در این مدل، نمونه مهدی بازرگان (پرورش‌یافته مکتب ابوالحسن فروغی) را می‌یابیم که پدر روشن‌فکری دینی شد. مدل دوم بومی‌گرایی است، آن‌هم در ایده «تسخیر تمدن فرنگی» و تراژدی فرنگ اثر فخرالدین شادمان و بعدها در احسان نراقی. مدل سوم ادعای رادیکال علیه تجدد غربی ذیل مفهوم «غرب‌زدگی» است، در فکر احمد فردید و جلال آل‌احمد. مدل چهارم گفتمان چپ در امثال امیرحسین آریان‌پور است — شاگرد مجذوب محمدباقر هوشیار و خود از استادان پرشور و اثرگذار جامعه‌شناسی مارکسیستی در سال‌های نخست دهه چهل در دانشسرا. این چهار گفتمان خوراک مهمی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی شدند و طرفه این‌که یکی از کانون‌های اصلی منازعات ایدئولوژیک انقلاب فرهنگی نیز در دانشگاه تربیت‌معلم شکل گرفت.

کارنامه دارالمعلمین

دارالمعلمین مؤسسه‌ای مؤسس شد — در واقع، منشأ بسیاری از قواعد، ساختارها و ابتکارات دانشگاهی در ایران این نهاد بود. عیسی صدیق، دستیار ادواری براون در کمبریج، از بنیان‌های اصلی دارالمعلمین است. او هسته اصلی دانشگاه تهران را از این‌جا به وجود آورد و بعداً نیز در شورای دانشگاه نماینده دانشکده ادبیات دانشسرای عالی بود. محسن هشتودی در ریاضیات درخشید و همین‌طور است صادق رضازاده شفق در تاریخ، اسدالله بیژن در علوم تربیتی، غلامحسین صدیقی در جامعه‌شناسی، محمدحسن گنجی در جغرافیا و هواشناسی و بقیه استادان مؤسس.

دارالمعلمین با سبک کالجی و با مشارکت و همیاری اداره می‌شد. ابوالحسن فروغی، نخستین رئیس آن، نفوذ معنوی عمیقی بر اولین دانشگاهیان ایران داشت. دارالمعلمین مشحون بود از حس بداعت و نوآوری. عباس اقبال، از اولین استادان این نهاد، مبدع روش‌های جدید انتقادی در تاریخ‌نگاری شد. همین‌طور است دیگر استادان دارالمعلمین: غلامحسین رهنما در صدر ریاضیات معاصر ایران ایستاد و

از نخستین رؤسای دانشکده فنی شد؛ عبدالعظیم قریب بانی دستور زبان فارسی شد؛ محمود حسابی در ۱۳۰۹ در آزمایشگاه دارالمعلمین عالی روی پرتو ایکس کار می‌کرد و این سه چهار دهه بیشتر با کشف اولیه این پرتو به همت ویلهلم رونتگن فاصله نداشت.

بزرگانی در این جا، همچون کاظم عصار و محمدحسین فاضل تونی، از دانشمندانی بودند که واسطه‌العقد علوم و معارف سنتی ایران با دانش نوین شدند تا بر دشواره شکاف فائق آیند. آن‌ها کوشیدند گسست را با پیوست آشنا کنند. این چنین بود که در دارالمعلمین استادان دانش و معارف قدیم با استادان علوم جدید هم‌نشین و هم‌سخن شدند. حبیب‌الله ذوالفقون صاحب دانش‌ها و فنون بود به اسم و به رسم: ریاضیات، ادبیات و تفسیریات. علی‌اکبر سیاسی، از بانیان و استادان و رئیس‌ان دارالمعلمین، پایه‌گذار علم روان‌شناسی و معمار استقلال دانشگاهی در ایران شد. او با کتاب علم‌النفس یا روان‌شناسی از لحاظ تربیت و محمدباقر هوشیار با کتاب سنجش هوش: روان‌شناسی علمی آغازگران روان‌شناسی مدرن ما در سال ۱۳۱۷ هستند.

دارالمعلمین چندین خصیصه بین‌المللی نیز داشت: نخست، اقتباسی بومی بود از تجربه بین‌المللی در جهان پیشرو آن زمانه. فکر تأسیس دارالمعلمین برگرفته از یک تجربه پیشرو در اروپا، و نیز کشورهای درحال متجددشدن منطقه، بود که به واسطه تحول‌خواهان اجتماعی همچون حسن رشیدیه وارد دولت شد و اصلاح‌طلبان دولتی را نیز به این صرافت انداخت. کسانی چون علی‌اکبر سیاسی و عیسی صدیق در حین تحصیلات خود در اروپا با این تجربه جهانی آشنایان شده بودند. اسماعیل مرآت، استاد و نخستین معاون دارالمعلمین، دانش‌آموخته دانشسرای در فرانسه بود. مؤسسان، استادان و مدیران دارالمعلمین ایرانی نقش ابتکارات ایرانی خود را به این تجربه‌های جهان‌شمول زدند، اما به نام بومی‌سازی به اصل تجربه جهانی دانش جدید لطمه وارد نیاوردند و شیر بی‌یال و دم و اشکم خلق نکردند.

این امر بزرگ‌ترین عامل حفظ خصیصه بین‌المللی در دارالمعلمین و دانشسرای عالی در حد امکانات آن زمان شد. برنامه‌ها، فضای کار، ترکیب استادان، محتویات درس و سایر امور دارالمعلمین با معیارهای بین‌المللی آن‌روز تعریف شد تا دانش‌آموختگان برای ادامه تحصیل در دانشگاه‌های جهان با مشکل به رسمیت شناخته نشدن دروسشان مواجه نشوند.

از سوی دیگر، در همان ابتدای کار دارالمعلمین، نیمی از استادان خارجی بودند، مانند ژان هیتیه، آزما، ریویر، مادام ولر، مادام استلا، ژوزفین و ویلهلم هاز. همین هاز از نخستین استادان مردم‌شناسی در ایران و رئیس موزه مردم‌شناسی تهران شد. حتی به استادانی خارجی در این دانشگاه وظایف مدیریتی نیز محول می‌شد. مسیو ریشار — که مسلمان شد و نام خود را یوسف نهاد و او را مؤدب‌الملک نامیدند — نخستین رئیس دارالمعلمیات و معاون او شخصی به نام مادام ولر بود. دارالمعلمیات را هم در دوره‌ای مادام آندره هس، تبعه فرانسه در ایران، اداره می‌کرد. در دوره ریاست دکتر محمد مشایخی، میان دانشگاه یوسی‌ال‌ای

و دانشگاه تربیت معلم تفاهم‌نامه همکاری و خواهرخواندگی^۱ امضا شد. سال تأسیس دارالمعلمین (۱۲۹۷-۱۲۹۸) مقارن است با سال ۱۹۱۹م و تأسیس شاخه جنوبی دانشگاه کالیفرنیا. بدین ترتیب، اکنون ما باشگاهی داریم متشکل از نهادهای آکادمیک صدساله در ایران و جهان.

از بدو تأسیس دارالمعلمین، فرصت‌ها و بورس‌های بین‌المللی برای استادان و دانش‌آموختگان دارالمعلمین فراهم شد. بدین ترتیب، دارالمعلمین و دانشسرا از پیشگامان گردش مغزهای ایرانی در جهان‌اند: عباس اقبال برای مطالعات تکمیلی به سوربن رفت، غلامحسین مصاحب به فرانسه و انگلستان، گنجی به انگلستان، و مرتضی کُتبی به سوربن و رنه دکارت پاریس. همین‌طور عده دیگری به خارج اعزام شدند.

اینان همه در اجتماع جهانی دانش گُل کردند. محمود نجم‌آبادی، از نخستین نسل دانشجویان دارالمعلمین، در سطح بین‌المللی نایب‌رئیس انجمن بین‌المللی تاریخ طب در پاریس شد. همین‌طور عضو انجمن تاریخ طب فرانسه و انجمن بین‌المللی تاریخ طب در پاریس بود. گنجی در ۲۰۰۱ از سازمان هواشناسی بین‌المللی جایزه دانشمند برتر جهانی را دریافت کرد. غلامحسین مصاحب، شاگرد برتراند راسل، در سال ۱۳۲۷ از کمبریج دکتری ریاضیات گرفت و عضو انجمن ریاضی‌دانان انگلیس و انجمن فلسفه کمبریج شد. رساله پایان تحصیل او در شماره چهارم و ششم مجله انجمن فلسفی کمبریج (۱۹۵۰) به چاپ رسید. این چنین بود قواعد بین‌المللی شدن دارالمعلمین.

دانشگاه تربیت معلم همکاری‌های علمی نزدیکی با جهان داشت. نمونه‌اش مؤسسه ریاضیات بود که از ۱۳۴۴ به وجود آمد و از استادان مجرب خارجی استفاده می‌کرد. هر سال حداقل یک ریاضی‌دان خارجی با این مؤسسه همکاری می‌کرد. دارالمعلمین یک نهاد آکادمیک چندفرهنگی بود، تا بدان‌جا که استاد ایرانی غیرمسلمان در سلک هیئت علمی داشت — همچون باروخ بروخیم، استاد فیزیک در دهه بیست.

دارالمعلمین تا حد زیادی کوشید شکاف نظر و عمل را در آموزش عالی رفع و رجوع کند. در مدرسه‌ای که ضمیمه دارالمعلمین بود، دانشجویان زیر نظر استادان به تدریس می‌پرداختند. علاوه بر این، از مدارس شهر نیز برای کارآموزی استفاده می‌شد. قانون ۱۳۱۲ نیز به این ضرورت تصریح و تکلیف می‌کرد. دانشجویان، در قبال کارآموزی، حقوق پایه‌یک گروه مربوط به مدرک تحصیلی خود را دریافت می‌کردند. غلامعباس توسلی، دانشجوی این دانشگاه در دهه سی، در مصاحبه با نویسنده می‌گوید حقوقش بابت کارآموزی شصت تومان بوده که به‌تعبیر خودش در آن‌زمان پول خوبی بود. گسترش تربیت معلم هدفمند بود و در واقع پاسخی بود به یک سفارش واقعاً موجود اجتماعی. این نهاد آموزش عالی دقیقاً براساس اولویت‌دارترین نیازهای واقعی جامعه و زمانه تأسیس شد و گسترش یافت. به این ترتیب، دانش‌آموختگانش برای اشتغال مشکلی نداشتند.

ما انواع تجربه‌های آموزش عالی معاصر را در این جا می‌بینیم؛ نخستین تجربه‌های آموزش از راه دور در این جا بود، آن هم با دانشسرای عالی سپاه دانش در دههٔ چهل که تحت پوشش سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی به وجود آمد، در کرج و سپس مامازن. دارالمعلمین تنوع منابع مالی را نیز تا اندازه‌ای آزمود و علاوه بر حمایت عمومی، به منابع اعتباری خاص نیز اندکی دست یافت. برای تأسیس دارالمعلمیات در سال ۱۲۹۷، یک درصد از درآمد مالکان دهات تخصیص داده شد.

این نخستین نهاد آموزش عالی نهادی زاینده بود و مراکز تحقیقاتی از آن مشتق می‌شدند، از جمله مؤسسهٔ تحقیقات ریاضی غلامحسین مصاحب. از سوی دیگر، می‌توان گفت دارالمعلمین از مشکل پایتخت‌گرایی نیز تا حدودی برکنار ماند، چون به شکل شبکه‌ای و ریزومی در همهٔ سرزمین گسترش داشت، با انواع متعدد دانشسراها و...

دارالمعلمین نهادی نخبه‌پرور بود. نسل اول ستارگان نخبهٔ آکادمیک ایران در دارالمعلمین طلوع کردند. باید به آنان استادانِ استادان گفت. بدیع‌الزمان فروزانفر فرزانه‌ای از نوادر بود و بدون تحصیلات رسمی، با اجماع خاص و عام و در ازای تحقیقات اصیلش، درجهٔ دکتری گرفت. اما این درجهٔ دکتری بود که از او اعتبار یافت، نه او از درجهٔ دکتری. همین طور بودند سعید نفیسی، عباس اقبال و احمد بهمنیار. فروزانفر آموزگار بزرگی بود که از محضر دانش و معرفت او افرادی چون پرویز ناتل خانلری، ذبیح‌الله صفا و محمد دبیرسیاقی به ثمر رسیدند. از محضر درسِ جلال همایی، ذبیح‌الله صفا، علی‌اکبر شهابی و حسن خطیبی برخاستند. نیز در میان پرورش‌یافتگان دارالمعلمین بسیاری از بزرگان علمی و دانشگاهی ایران را می‌بینیم که نظریه‌پردازان و پایه‌گذاران حوزه‌های مختلف در کشور شدند، مانند حمید عنایت، محمد خوانساری، فتح‌الله مجتبابی، غلامعباس توسلی، محمدباقر ساروخانی و... برخی از پرورش‌یافتگان نیز مدیران دولتی شدند، مانند فرخ‌رو پارسا (اولین وزیر زن)، محمد درخشش، ناتل خانلری، غلامحسین شکوهی و محمدعلی رجایی.

در دارالمعلمیات، زنان وارد هیئت آموزشی و علمی شدند و مدیریت کردند. کانون بانوان در دارالمعلمیات به وجود آمد. زنان پیشرو در این جا درس دادند، درس خواندند و کنشگری کردند: فاطمه سیاح، امینه پاکروان، هاجر تربیت، صدیقه دولت‌آبادی، بدرالملوک بامداد، پروین اعتصامی، مهرانگیز منوچهریان، شمس‌الملوک مصاحب و...

پس جا دارد در باب این نهادسازی برای علم در ایران معاصر مطالعه و تحقیق بشود و کوشش‌ها و تقلاها و فرازونشیب آن برای نسل‌های آتی این سرزمین مستندسازی و ثبت و نگهداری گردند. در این کتاب، شصت سال شگفت‌انگیز (۱۲۹۷-۱۳۵۷) برهه‌ای است که مؤلف، برای بازنمایی گوشه‌ای از شکوه تمناهای ایرانیان برای علم‌آموزی، برگزیده است. باید خاضعانه تشکر بکنم از باقیماندهٔ نسل باارزش استادانِ دانشسرای که از مصاحبه‌هایشان برای تدارک و تکمیل اطلاعات و شواهد این پژوهش بهره گرفتم.

دریغا بخشی از این گنجینه‌های خاطرات علم‌آموزی معاصر ایرانی که به تکه‌هایی از مصاحبه‌هایشان در کتاب استناد کرده‌ام در فاصله‌ی میان زمان مصاحبه‌ها و زمان تدوین و انتشار کتاب، چشم از این دنیای فانی فروبستند. مأخذشناسی همه‌ی مصاحبه‌ها در منابع کتاب آمده است. قدرشناسی از دکتر حسین سراج‌زاده، دکتر محمدعلی سبحان‌اللهی، دکتر جعفر کیوانی، دکتر نوه ابراهیم، دکتر آراسته، دکتر بهادر باقری، دکتر محمدحسین مشهدی‌زاده، دکتر مهری اکبری، دکتر حسین محمدی، دکتر مجید فشاری و دکتر رسول رسولی‌پور که بدون یاری و پشتیبانی‌شان این کار انجام نمی‌گرفت.

همچنین از مدیر فرهیخته‌ی نشر نی جناب جعفر همایی، سرویراستار نکته‌سنج جناب فرشاد مزدرانی و همکار پیگیر دفتر نشر سرکار خانم همتی سپاسگزاری می‌کنم که به رغم دشواری‌های امروزین نشر آثار، در انتشار این سیاه‌مشق ناچیز، دست مشک‌بیز داشتند.

امیدوارم این اثر محل نقدها و ملاحظات خوانندگان، صاحب‌نظران و مطلعان از این بخش تاریخ معاصر آموزش عالی ایران قرار بگیرد.

فصل اول

تبارنامه نهاد مدرن آموزش عالی در ایران

آن سوی انحطاط ایرانی: گندی شاپور

آیا عقب ماندگی تقدیر تاریخی ایران بود؟

بیداری معاصر ایرانی در سده ۱۲۰۰ شمسی و از دوره عباس میرزا به این سو آغاز شد و با مشروطه و نهادهای جدید بعد از آن به ثمر نشست و رنسانس فکری و فرهنگی معاصر و ناتمامی را طی سده ۱۳۰۰ رقم زد. هم درباره آن بیداری و هم درباره این رنسانس — یعنی این دویست سال دوران ساز و لی پرنشیب و فراز — در کتاب بیشتر بحث خواهیم کرد.

پشت سر این بیداری، وضع آزاردهنده ای از آثار انحطاط طولانی جامعه ایران به چشم می خورد. اما آیا درست است که این انحطاط را تقدیرگرایانه معنا بکنیم؟ آیا انحطاط ایرانی ذاتی این جامعه بود؟ آیا منطقی است که، با استناد به انحطاطی که علل تاریخی داشت، مرثیه ای به نام عقب ماندگی بسراییم و اسیر حس نفرین شدگی یک وجدان نگون بخت شویم؟ شواهد تاریخی به هیچ وجه نظریه عقب ماندگی ایران را تأیید نمی کنند. عقب ماندگی تقدیر تاریخی ایران نبود.

دارالفنون، مدرسه سیاسی، دارالمعلمین و دانشگاه تهران در دوره معاصر با همان «روح فرهنگی و تمدنی ایرانی» ساخته شدند که در دوره های پیشین و بسیار دیرین این سرزمین نیز آثار آن را می بینیم و نماد برجسته اش گندی شاپور است. انحطاط تقدیر تاریخی ما نبود، بلکه تعیین تاریخی ما بود. تقدیر یک نفرین محتوم است که گویی بر جبین ما نقش بسته و از آن جز فکر «پایان ایران» چیزی حاصل نمی شود. اما تعیین را می توان به طور علی توضیح داد. تعیین می تواند خوب یا بد باشد؛ بستگی به عمل کنشگران دارد — یعنی علل و عواملی وجود داشت که دچار انحطاط می شدیم.

سرنوشت محتوم ارضی و سماوی و سرزمینی و ساختاری و فرهنگی و تاریخی ما نبود، بلکه خطای عامل انسانی در کنش‌ها، روش‌ها و طریقهٔ عمل^۱ بود. این خطاها صرفاً قابل‌تقلیل به سطح معرفت‌شناختی و روان‌شناختی نیستند و منطق جامعه‌شناختی می‌گوید خطای عاملان نیز بی‌ارتباط با بافتار و ساختار اجتماعی نیست و به‌هرحال تحت تأثیر یک رشته علت و شرایط اجتماعی است. ولی بدون این‌که به ورطهٔ اراده‌گرایی بغل‌تیم، می‌دانیم که به‌هرحال آدمی این‌قدرها نیز مسلوب‌الاختیار ساختارها نیست. در انسان، ظرفیت‌های بسیاری برای معنابخشی و کنشگری و عاملیت وجود دارد. پس می‌توانستیم بهتر عمل کنیم و پیش برویم، کما این‌که در دوره‌هایی پیش می‌رفتیم. ایران^۲ میل به ماندن دارد. زیر پوست این جامعه و این فرهنگ و تمدن، زندگی همچنان جاری است.

دارالمعلمین حاصل هوش و کوشش عاملان اجتماعی ایرانی بود و از دامان جنب‌وجوش جدید شهری در متن تحولات ایران معاصر پدید آمد. شهر مادر تمدن است. زندگی و پویایی‌شناسی شهر است که حس نیاز به علم‌آموزی را به حرکت و تکاپو وامی‌دارد. در سنت‌های دیرین ایرانی، ما نیز هرگاه شهرهایمان قدری هویت و سرزندگی می‌یافتند، «علم‌آموزی» قدر می‌دید و بر صدر می‌نشست. شهرهای ایرانی البته در چنبرهٔ قدرت سیاسی و نظامی بودند، اما یکسره بی‌خاصیت نبودند و، تا اندکی رونق می‌گرفتند، علم را در آغوش خود اعتبار می‌دادند. گواهِش گندی‌شاپور است، در ۱۷۰۰ سال پیش. در ادامه، برای فتح باب کتاب، گزارش مختصری می‌دهیم از گندی‌شاپور.

گندی‌شاپور: گواه روح فرهنگی و تمدنی ایران

اگر بر روایت مستند به حمزه اصفهانی^۳ (۱۹۶۱) از مورخان سدهٔ چهارم هجری تکیه کنیم، ساخته‌شدن یا بازسازی شهر گندی‌شاپور^۴ در دورهٔ شاپور اول ساسانی پس از غلبه بر والریانوس رومی بود. کار ساخت شهر در اوایل قرن چهارم میلادی و در رقابت با شهر انطاکیه^۵ آغاز شد. گندی‌شاپور در ناحیهٔ مسکونی نیلاد خوزستان با استفاده از اسیران رومی آباد شد و به این شهر «ویه اندیو شاپور» یا «وهی اندیوک ساپوهر»^۶ می‌گفتند، یعنی «شهر بهتر از انطاکیه و از آن شاپور». آن را بعداً گندشاپور یا اردوگاه شاپور هم تعبیر کردند (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶).

1. modus operandi

۲. تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا (این کتاب را سید جعفر شعار، اولین رئیس منتخب دانشگاه تربیت‌معلم در بعد از انقلاب، به فارسی ترجمه کرده است: حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶).

۳. گندی‌شاپور در چندفرسخی شوش و شوشتر، دوازده کیلومتری جنوب شرقی دزفول و اندیمشک و در محل فعلی شاه‌آباد قرار دارد. دانشگاه گندی‌شاپور در دورهٔ معاصر در ۱۳۴۴ تأسیس شد و بعدها به جندی‌شاپور و سپس به شهید چمران تغییر نام داد.

۴. ساحل مدیترانه‌ای در جنوب ترکیه کنونی، قلمرو وقت امپراتوری رومی دورهٔ سلوکوس.

باستان‌شناسان مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو در ۱۹۶۳، با کمک عکس‌های هوایی خود، یک نقشه مستطیلی شطرنجی با راه‌های متقاطع از این شهر به دست دادند (Taylor, 2010). سیستم‌های آبیاری در ایران از دوره اشکانی رونق داشت و به دوره ساسانی نیز انتقال یافت. در این شهر نیز این سیستم‌ها برقرار بود. فردوسی، وقتی به داستان «به‌دارآویختن مانی» می‌رسد، از بیمارستان گندی‌شاپور یاد می‌کند. گند به معنای سپاه است که در عربی جُند شده است و گندی‌شاپور را هم جندی‌شاپور تلفظ کرده‌اند.

بدین ترتیب می‌بینیم شهر ایرانی، با این‌که به‌نحوی در چنبره قدرت سیاسی و نظامی و در فضایی از کشاکش‌های سیاسی جهان آن دوره است، چون جان می‌گیرد خود میل به استقلال و منشأ آثار دارد — چنان‌که در همان دوره ساسانی و دوره‌های شاپور اول و دوم (سده چهارم میلادی)، دانشگاه گندی‌شاپور یکی از کانون‌های علمی آن روزگار (در ردیف اسکندریه، انطاکیه و حوزه هندی) شد. کتب یونانی و سریانی و هندی (در فلسفه، منطق، پزشکی، ادبیات، ریاضیات و کیهان‌شناسی) را به دانشگاه ایرانی گندی‌شاپور آوردند، نگهداری کردند، به پهلوی ترجمه کردند و تدریسشان کردند. همچنین اسیران رومی به آن‌جا کوچ داده شدند و طبیبانی از قسطنطنیه به آن‌جا آمدند. از علوم و فنون آنان استفاده شد و به کمک آن‌ها بیمارستانی در آن‌جا پا گرفت. از جمله پزشکان مسیحی نسطوری در گندی‌شاپور تئودوروس بود که در آن‌جا طبابت می‌کرد و آثاری هم تألیف کرد. همین‌طور بود پزشکان دیگر. پزشکی هندی به نام «بذ» نیز در گندی‌شاپور طب هندی درس می‌داد (Duchesne-Guillemin, 2012).

گندی‌شاپور، همان‌طور که سارتون توضیح می‌دهد، در سده‌های چهارم و پنجم میلادی مجمع دانشمندان شد. بعضی از دانشمندان مسیحی نسطوری، پس از حکم شورای فنیقیه درباره مفهوم تثلیث و محدودیت‌هایی که برای آن‌ها ایجاد شد، با تبعید خودخواسته به حوزه گندی‌شاپور آمدند. یکی از خاستگاه‌های این حکم کشاکش‌های مذهبی در دنیای آن‌روز مسیحی بود که به مهاجرت دانشمندان از مرکز رومی انطاکیه به مرکز ایرانی گندی‌شاپور انجامید، آن‌هم برای رهایی از این شرایط آیینی و منازعات درون مسیحیت. تکفیر مسیحیان نسطوری از سوی پاپ در قرن پنجم میلادی (دوره امپراتوری زنون) از عوامل مهاجرت آن‌ها به گندی‌شاپور بود. همچنین در دوره امپراتوری یوستیانیوس (نیمه اول قرن ششم میلادی)، او بر نوافلاطونیان سخت گرفت و فرهنگستان آن‌ها را در آتن در سال ۵۲۹ میلادی بست. هفت حکیم نوافلاطونی آتن را ترک گفتند و به دربار انوشیروان پناه آوردند. آن‌ها در گردآوری و ترجمه متون یونانی و هندی فعالیت کردند و تکریم شدند و بعد به دیار خود بازگشتند: دمسیوس (داماسیوس)^۱، سنلیقیوس (سیمپلیسیوس)^۲،

یولامبوس (اولامیوس)^۱، پریسکیانوس^۲، دیوجانس (دیوژن)^۳، ایسیدوروس (ایزیدور)^۴ و هرمیاس فنیقی^۵ (Duchesne-Guillemin, 2012).

طب بقراطی از یونان به گندی‌شاپور انتقال یافت. حوزه ایرانی گندی‌شاپور حوزه دانشی واسط میان حوزه «شرقی-هندی» و «غربی-یونانی-رومی-اسکندرانی» شد و، در این حوزه دلتاگون، تلفیق‌های خلاقی اتفاق افتاد (مثل گیاه‌درمانی ...). گندی‌شاپور در عهد انوشیروان همچنان رونق داشت و رونقش در دوره اسلامی نیز تا مدتی ادامه یافت. گابریل (جبرئیل) از خاندان بُختیشوع^۶ رئیس پزشکان گندی‌شاپور و پزشک شاه بود (در تعبیر پهلوی، به این سمت درستید می‌گفتند). برزویه نیز همین مقام را داشت، طبیب ایرانی که به هند رفت و کتاب‌های علمی و پزشکی و از جمله کلیله و دمنه را آورد (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹، ذیل مدخل «جندی‌شاپور»؛ ۵۸۱-۵۹۱؛ فرهنگ، ۱۳۸۶).

شماره‌ای از خصایص گندی‌شاپور

گندی‌شاپور ویژگی‌های مهمی داشت، همچون بین‌المللی‌بودن، چندزبانه‌بودن (شامل یونانی، پهلوی، سریانی و بعدها عربی)، چندفرهنگی‌بودن و چندمذهبی‌بودن (شامل زرتشتی، پهلوی و مسیحی). در گندی‌شاپور دانشمندانی با مذاهب مختلف زرتشتی، مانوی، صابی، یهودی، مسیحی، هندو، قبطی و... حضور داشتند. از سنت‌های مهم در گندی‌شاپور بحث‌های جدی در میان دانشمندان در مباحث مورد اختلاف علمی بود. قِقطی در قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی در تاریخ الحکمای خود گزارشی از این مباحثات به دست داده است (Elgood, 1951).

یک ویژگی برجسته در گندی‌شاپور پیوندیافتن نظر و عمل، آموزش و پژوهش، و دانش و کاربرد دانش و به اصطلاح امروزی ترکیب علم و فناوری بود که نمونه‌اش را در حوزه پزشکی می‌بینیم. گندی‌شاپور ماهیت مدرسه‌ای-بیمارستانی داشت (Taylor, 2010).

همچنین خصوصیت مهم دیگر گندی‌شاپور پیوند دادن نهاد شهر و نهاد آموزشی بود - یعنی حوزه دانشی گندی‌شاپور در دامان حوزه پویای شهری گندی‌شاپور به وجود آمد و رشد کرد. گندی‌شاپور شهری آباد و امن بود و برج و باروهای مهم داشت. مرکز اقتصادی پرونق و کانون مهم

1. Eulamius

2. Prisianus

3. Diogenes

4. Isidours

5. Hermias

۶. با توجه به ضعف ساخت طبقاتی اقتصادی در جامعه ایران، خاندان‌ها این کسری طبقات اجتماعی را تا حدودی جبران می‌کردند و بعضاً زمینه‌ساز گسترش علم و دانش در این سرزمین می‌شدند. اسناد نشان می‌دهند تجارب خاندان در بختیشوع در دوره اسلامی به خاندان برمکی انتقال یافت. جبرئیل، پسر بختیشوع، در دوره هارون و امین و مأمون مورد احترام جعفر خالد برمکی بود. این ساخت خاندانی در میدان نیروهای اجتماعی ایران را در تاریخ معاصر نیز می‌بینیم. از جمله در دوره معاصر نیز بخش قابل توجهی از تحولات جدید و تأسیس نهادهای علمی نو از طریق خاندان‌هایی مثل مشیرالدوله و... دنبال شد.

حرفه‌گرایی و فن‌گرایی بود. صنایع نساجی، حریربافی، ساخت اشیای زرین و سیمین و تولید قند و شکر در آن‌جا رونق داشت. در شوش و شوشتر، کارگاه‌های متعدد تولید مصنوعات رواج داشت. کانال‌های آبیاری می‌ساختند و باغ‌های میوه و نخل در حوزه‌های رودخانه کرخه و کارون رونق داشتند. گندی‌شاپور شهری چندفرهنگی و تکرگرا بود. بازرگانان موفق از اتباع مسیحی ایران و غیر آن‌ها در آن‌جا فعالیت می‌کردند. در الگوی گندی‌شاپور، نسبت وثیقی می‌بینیم میان زمینه اقتصادی و فضای علمی، آموزشی و پژوهشی.^۱

برخی پزشکان عرب قبل از اسلام و در اواخر عهد ساسانی برای کسب دانش به گندی‌شاپور آمده بودند، مانند حارث بن کلدۀ ثقفی که معاصر با عهد پیامبر اسلام بود. منطقه حیره حد واسط حوزه ایرانی و عربی بود و مردانی از آن‌جا برای کسب علم به گندی‌شاپور می‌آمدند. از این‌هاست حنین بن اسحاق، صراف‌زاده‌ای مسیحی و عرب اهل حیره که در دوره اسلامی جزو مهم‌ترین دانشمندان در نهضت ترجمه شد. همین‌طور است پسرش اسحاق بن حنین.

در جریان فتح ایران، گندی‌شاپور به تسخیر اعراب درآمد، ولی داستانی شگفت‌انگیز مانع از تخریب آن شد که طبری و ابن‌اثیر نقلش کرده‌اند. برده‌ای عرب به‌نام مُکِنِف در سپاه اعراب، که در اصل گندی‌شاپوری بود، در بحبوحه محاصره امان‌نامه‌ای با تیری به داخل شهر پرتاب کرد. رؤسای خردمند و معتدل گندی‌شاپور امان را پذیرفتند و دروازه را گشودند. امرای سپاه عرب (ابوسیره از سرداران ابوموسی اشعری) گفتند ما چنین امان‌نامه‌ای نداده‌ایم. بعد معلوم شد برده‌ای آن را پرتاب کرده است. اختلاف میان امرای مغرور سپاه عرب افتاد که چگونه برحسب امان‌نامه برده‌ای عرب امان بدهیم. عاقبت از خلیفه دوم پرسیدند و خبر آمد که امان یک برده مسلمان نیز برای همه مسلمانان واجد اعتبار و لازم‌الرعايه است، به‌حکم آیه «اوفاوا بالعهد ان العهد کان مسؤولاً» (اسراء، ۳۴). بدین‌ترتیب، گندی‌شاپور ویران نشد و فعالیت‌های علمی در آن ادامه یافت، اما متأسفانه در دوره اموی، حداقل در مقایسه با اسکندریه و انطاکیه، از رونق افتاد. فقط در دوره عباسی و از عهد منصور (نیمه قرن دوم هجری، مقارن نیمه دوم قرن هشتم میلادی) بود که این حوزه با عنوان جندی‌شاپور یک‌بار دیگر رونق مجدد یافت و کار ترجمه آثار پهلوی، یونانی، سریانی و هندی به عربی آغاز شد. در این دوره، جرجیس (برجیس) بختیشوع، فرزند گابریل بختیشوع، رئیس بیمارستان گندی‌شاپور بود. حنین بن اسحاق از مترجمان مشهور آثار به عربی بود. همچنین پسر جرجیس به‌نام بختیشوع پزشک دوره هارون بود. اما طولی نکشید که از دوره هارون حوزه دانشی از جندی‌شاپور تدریجاً به بغداد انتقال یافت. یوحنا فرزند ماسویه ریاست بیمارستان بغداد را به

عهده گرفت. ریچارد فرای منشأ تجارب بیمارستانی دوره اسلامی را تجربه بیمارستان گندی شاپور می‌داند. همچنین بیت‌الحکمه، با اقتباس از گندی شاپور، در قرن هشتم و نهم میلادی رونق گرفت. به روایت جاحظ، هرکس در بغداد دانش آموخته جندی شاپور بود اعتبار می‌یافت (Taylor, 2010).

از استادان گندی شاپور در اواخر دوره ساسانی و دوره اسلامی نام‌هایی مانده است: افراد مختلفی از خاندان بختیشوع مثل گابریل، سپس برجیس پسر او (در آغاز دوره اسلامی) و سپس بختیشوع پسر برجیس و نیز نواده او حنین بن اسحاق که در قبل و دوره اسلامی حضور داشت و بعد پسرش اسحاق بن حنین، شاپور بن سهل، که استاد تمام وقت و مؤلف قربادین بود، و همین‌طور یوحنا، عیسی فرزند صهاربخت و کنگه هندی. در زمان انوشیروان، در گندی شاپور فقط به اندازه یک دوره سی جلدی درباره سموم تحقیق شد. از جمله آثار تألیفی — غیر از ترجمه‌های فراوان — در گندی شاپور می‌توان به این موارد اشاره کرد: گُناش (مجموعه یادداشت‌های طبی و...) از جرجیس به زبان سریانی که بعدها حنین به عربی ترجمه‌اش کرد؛ قوی الادویه المفردة تألیف عیسی صهاربخت، دَعْل العین (به معنای تباهی در چشم) تألیف یوحنا (یحیی) پسر ماسویه؛ محنة الطیب باز از ابن ماسویه (درباره اعتباریابی دانش پزشکی پزشکان)؛ کتاب العین حنین بن اسحاق؛ و الاقربادین، کتاب مرجع دارویی (Duchesne-Guillemain, 2012).

هم‌زمان با ظهور و جایگزینی حوزه بغداد، شهر جندی شاپور با مراکز علمی و درمانی خود از رونق افتاد. البته مدتی هنوز شهر سرپا بود، تا جایی که یعقوب لیث صفاری در قرن نهم میلادی در آن‌جا اقامت گزید و درگذشت. از نوشته مورخانی مثل ابن حوقل در صورة الأرض (اواخر قرن دهم میلادی) برمی‌آید که شهر تا آن‌زمان هنوز آباد و سرپا بود. اما بعد از قرن دهم میلادی (چهارم هجری) روایتی نداریم جز ویرانی شهر.

از دارالحکمه تا دارالمعلمین

توضیحی در علل پیدایش و برآمدن نهادهای علمی و آموزشی در تاریخ ایران

نیازمند مدل‌هایی هستیم که بتوانیم با آن‌ها پیدایش و برآمدن علم را در ایران توضیح بدهیم. نویسنده مطالعه‌ای تاریخی با استقرای داده‌ها و شواهد مرتبط با وضع دانش در ایران انجام داده است و به مدلی زمینه‌ای از داده‌های تاریخی و اجتماعی در این سرزمین برای توضیح رشد علم و نهادهای علمی در دوره‌هایی از تاریخ ایران دست یافته است.

در این مطالعه، انواع لحظه‌های رشد علوم و نهادهای علمی بررسی شده است، از جمله لحظه گندی شاپور، لحظه بیت‌الحکمه، لحظه نظامیه، لحظه دارالفنون، لحظه مدرسه سیاسی، لحظه